

تغییر جهت از تجارت بین‌المللی به سوی تولید بین‌المللی و سلطه مالیّه بین‌المللی و صنایع هوش مصنوعی شده است.

چنان که کوک و یاتریک می‌گویند: «بین‌المللی شدن فعالیت اقتصادی پدیده جدیدی نیست... اما رشد همگرایی و یکپارچگی بین‌المللی از لحاظ کیفی یا گسترش اولیه تجارت کاملاً تفاوت دارد چرا که ویژگی آن تشدید پیوندهای اقتصادی-غالباً در سطح کار کردی-درورای مرزهای ملی است.»^۲

چارلز کیندلبرگر نیز در این زمینه می‌گوید: «تاریخ جهانی شدن اقتصاد با تجارت میان‌مرزی و تجارت دور دست، پیش از عصر مسیحیت آغاز شد و پیش از آنکه کریستف کلمب دنیای جدید را کشف کند، به خوبی گسترش یافته بود. بازار گانی، مهاجرت، جریانهای سرمایه‌ای، تحولات فنی و پیدایش شرکت‌های بین‌المللی به تدریج ادغام و یکپارچگی اقتصادی را افزایش داده است.» کیندلبرگر سپس می‌نویسد که دوره‌های ادغام و یکپارچگی فعال از ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۳ پیش آمده و با آگرایی بین‌المللی اقتصادی از ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۵ و همگرایی و ادغام عمیق‌تر بعدی از راه فعالیت‌های سرمایه، کار و تکنولوژی پس از جنگ جهانی دوم تداوم یافته است. جهش‌های جهانی شدن با پیشرفت‌های فنی، به ویژه در زمینه ارتباطات پیوند دارد. این حرکت از سال ۱۸۵۰ با مقاومت و روبرو شده است، بیشتر به علت بیگانگی ترسی، بعنوان احساس مبنی بر اینکه هویت‌ها و فرهنگ‌های ملی در سراسر جهان در معرض تهدید قرار گرفته است. اما این فرآیند ادامه یافته است.^۳

کسانی چون ایمانوئل والرشتاین نیز مدعی هستند که یک اقتصاد یکپارچه جهانی، از نوع سرمایه‌داری، از سده شانزدهم به این سو شکل گرفته است.

در سالهای آغازین ادغام اقتصادی، بازار گانی بین‌المللی و کاهش موانع تجاری نقش اصلی را در ادغام اقتصاد جهان داشت، در حالی که در اقتصاد جهانی امروز، بازیگران اصلی، شرکت‌های چند ملیتی و بازارهای مالی در حال رشد، سرمایه و نیز تکنولوژی‌های اطلاعات و کامپیوتر هستند.^۴

به علت تحولات تکنولوژیک و دید آمدن تکنولوژی‌های جدید، امروزه سیستم ارتباطی در

● در سال‌های اخیر بحث جهانی شدن از حلقه دانشگاهیان خارج شده و در درون حلقه بزرگ‌تر رسانه‌های ارتباط جمعی از اقبال بسیار برخوردار شده است. بیشتر مردم به این باور رسیده‌اند که باید از جهانی شدن پشتیبانی کنند یا با آن به مقابله برخیزند. این در شرایطی است که هنوز سطح آگاهی‌ها در مورد جهانی شدن چندان قابل توجه نیست.

به هر روی، بررسی گذر اوج‌مالی بیشتر این مطالب یک ذهنیت مشترک برای خوانندگان و علاقه‌مندان به موضوع جهانی شدن به وجود آورده است. در همه حوزه‌های متناسب به جهانی شدن، جهانی شدن اقتصاد ملموس‌تر و فراگیرترین قلمرو را در ذهنیت همگان تشکیل می‌دهد. نظر مشترک این است که جهانی شدن اقتصاد یک واقعیت است. شواهد نیز مؤید این واقعیت است که در هیچ حوزه‌ای به اندازه حوزه اقتصاد، پدیده جهانی شدن پیشرفت نکرده است. هر ناظر غیر متخصصی در هر منطقه از جهان، بانگ‌های سطحی به کالاها و خدمات ارائه شده در محیط خود می‌تواند عملکرد چندین نهاد اقتصادی وابسته به چند واحد سیاسی را ببیند و دریابد.

امروزه کمتر اقتصادی‌رانی توان یافت که درصد چشمگیری از کالاها و خدمات مصرفی آن از سوی اقتصادهای دیگر تأمین نشود یا خود سرام گرم تولید کالاها و خدمات مصرفی برای اقتصادهای دیگر

در چند دهه گذشته، تحولات ساختاری در اقتصاد جهانی موجب پیدایش و گسترش روابط اقتصادی فرامرزی و جهانی شده است. بین‌المللی شدن بازار گانی و سرمایه‌گذاری خارجی که پیامد مقررات زدایی از بازارهای مالی در سراسر جهان است، موجب افزایش ادغام اقتصادی و اتحادهای منطقه‌ای شده است. گونه‌ای تقسیم کار جدید و بهره‌گیری کیفی کاملاً متفاوت از منابع و نیز تولید انباشت سرمایه پدید آمده است. مهم‌ترین تأثیر این تحول ساختاری در اقتصاد جهانی، پدید آمدن وابستگی متقابل جهانی و یک دهکده اقتصادی جهانی است. گرچه ادغام اقتصاد جهانی دقیقاً پدیده جدیدی نیست، اما این تحولات ساختاری به نوعی سبب‌ساز تغییر کیفی در سازماندهی بازار جهانی، به صورت

مراحل و نیروهای

جهانی شدن

اقتصاد:

گذشته، حال و آینده

محسن نصر اصفهانی

دانشگاه آزاد اسلامی (واحد شهرضا)

صنعتی پایان دوران فتودالیسم و پیروزی اقتصاد بازار سرمایه داری را اعلام کرد.^۶

روشن است که روابط اقتصادی بین المللی مدتها پیش از این دوران برقرار شده بود؛ اما آنچه دوران مورد بحث را از دوره های پیش جدامی کند، احساس وجود منافع اقتصادی بالقوه ناشی از بازرگانی جهانی برای ملتها، اهمیت روز افزون کالاهای ساخته شده در بازرگانی خارجی و افزایش چشمگیر و فزاینده وابستگی متقابل ملتها به یکدیگر است.^۷

از سوی دیگر، صنعتی شدن عامل پیشبرد رفتارهای مشابه درون فرهنگهای متنوع اروپایی بوده است. تسریع چنین روندی مستلزم نوعی انترناسیونالیزم آرمانی است که شامل حکومت پان اروپایی و یک فلسفه جهانی مبتنی بر انسانیت است.^۸

چنان که دور کیم عقیده داشت، گسترش و تکامل هر چه بیشتر صنعتی شدن و صنعت گرایی به ایجاد و استقرار زندگی اجتماعی متوازن، هماهنگ و علمی خواهد انجامید و جهانی پدید خواهد آمد که با آموزه های از تقسیم کار و فردگرایی اخلاقی، یکپارچه شده و به هم پیوسته است.^۹

بنابراین، ترکیب این عوامل سبب شکل گیری شیوه های جدید تولید و رشد روز افزون بازرگانی در میان کشورهای شد. گسترش بازرگانی جهانی هم گرایش کشورهای را به مشارکت در این نظام جدید افزایش داد و منافع حاصل از بازرگانی گرایش به سرمایه گذاری در سرزمینهای دور را رونق بخشید.

مارکس اعتقاد داشت که سرمایه داری با آینده پیوند دارد و چون چنین است، نقشی مترقی در تاریخ بشر بازی می کند. در عین حال، سرمایه داری بیش شرط های لازم را برای ایجاد جامعه فرآکمیایی عرضه می کند؛ جامعه ای که در آن دیگر بهره کشی اقتصادی وجود نخواهد داشت، اما خود مانعی در راه تحقق چنین جامعه ای خواهد شد. بنابراین، سرمایه داری ضروری است، اما پس از توسعه کامل باید جای خود را به گونه تازه ای از جامعه صنعتی بدهد که او آن را سوسیالیسم یا کمونیسم می نامید.

مارکس بر این باور بود که خصلت مسئله ساز نظام سرمایه داری در این واقعیت ریشه دارد که سرمایه داری نظامی اقتصادی است که بر پایه مالکیت خصوصی بنا شده است. به نظر او، جامعه

درون واحدهای تولید کننده، با اصطلاح «انعطاف پذیری» تبیین می شود. انعطاف پذیری در تولید یعنی تمرکززدایی و آگرایی در سیستم های تولیدی؛ از این رو، ساختارهای افقی که در حال شکل گیری هستند، از یکدیگر قابل تفکیک نیستند. در نتیجه، سیستم تصمیم گیری چندمرکزی و مستقل در حال پیدایش است که خود پدید آورنده ارزشها و رفتارهای رفتاری منطبق با این ساختار جدید است. همزمان با آن، تحولات تکنولوژیک، الگوهای تازه ای برای تجارت، انتقال سرمایه و رشته های اقتصادی از تعاملات فشرده پدید آورده است.^۵

به هر روی، رویکرد ما در این بخش تا اندازه زیاد جنبه تاریخی دارد تا بتوان پیشینه تاریخی رویدادها در این روزگار را شناخت و در زمینه نتایج گوناگون همکاری و کشمکش در عرصه اقتصاد بین المللی، به دیدگاهی درست رسید.

در این پژوهش، فرآیندهای جهانی شدن اقتصاد Economic globalisation را به عنوان بخشی از فرآیندی که کمابیش از دو دهه سال پیش آغاز شده است، در نظر می گیریم. این سرآغاز تقریباً همزمان با انقلاب صنعتی در بریتانیا در اواخر سده هیجدهم و اوایل سده نوزدهم است؛ یعنی زمانی که نظام صنعتی از انگلیس به سراسر اروپا گسترش یافت و همراه با انفجار تولیدات تجاری بریتانیا، رفتار فته نوعی اقتصاد جهانی که تا اندازه ای شبیه اقتصاد جهانی کنونی است، سر بر آورد.

الف) انقلاب صنعتی و پیدایش اقتصاد جهانی

انقلاب صنعتی نشانه آغاز نظام اقتصادی جدیدی بود که نوآوری، پویایی و نیروی مولد خارق العاده خود را به اثبات رساند. جامعه صنعتی در تاریخ نسبتاً کوتاه خود، شرایط کار، ساختار طبقاتی، نظام های ارتباطات و حمل و نقل، چگونگی گذران اوقات فراغت، الگوهای مصرف، شیوه های زندگی خانوادگی و خلاصه همه جنبه های زندگی را دگرگون کرد. در دو دهه سال گذشته، یک فرآیند تاریخی جهانی سراسر جهان را دگرگون ساخته است. ما این فرآیند را صنعتی شدن و جوامعی را که بر اثر این فرآیند پدید آمده اند، جوامع صنعتی می نامیم. انقلاب

● جهانی شدن اقتصاد يك واقعیت است. شواهد نشان می دهد که در هیچ حوزه ای به اندازه حوزه اقتصاد، پدیده جهانی شدن پیشرفت نکرده است.

سرمایه‌داری نوعی جامعه صنعتی است که با مالکیت خصوصی و وسایل تولید مشخص می‌شود.^{۱۰}

ب) دوران صلح بریتانیایی تا جنگ جهانی اول

ویژگی مهم و همیشگی اقتصاد جهانی، نابرابری بوده است. کشورهای تحت شرایطی یکسره نابرابر که ناشی از تفاوت آنها در بهره‌مندی از تکنولوژی، سازمان اقتصادی و منابع است، با یکدیگر رقابت می‌کنند. توسعه صنعتی بریتانیا در اواخر سده هیجدهم و نیز تغییراتی که در پی آن در اقتصاد جهانی رخ داد، از این قاعده مستثنی نبود.

اگر جهانی شدن اقتصاد را فرآیندی بدانیم که از دو بیست سال پیش آغاز شده است، می‌توان گفت که از آغاز تا صد و پانزده سال بریتانیایی کبیر بر آن سلطه داشته است. در دوران صلح بریتانیایی، آزادی کشتیرانی و بازرگانی و ایجاد روابط اقتصادی میان کشورهای گوناگون با کمک بول و احد شناخته شده، به عنوان استاندارد طلا، ممکن شده بود.^{۱۱}

از ۱۸۳۷ تا ۱۹۱۴ تحولاتی در اقتصاد جهانی رخ داد که اهمیت آنها از تحولاتی که ظرف یکصد سال پیش از آن رخ داده بود، کمتر نبود. آهنگ تغییر، شتاب بیشتری گرفت و در نتیجه ظهور آمریکا و آلمان، توزیع نسبی قدرت اقتصادی در سطح بین‌المللی تغییر چشمگیر یافت. در مناطقی که امروزه جهان سوم خوانده می‌شوند، نخستین جنبشها برای صنعتی شدن یا گرفت. صنعتی شدن هند، چین و بویژه ژاپن، حقیقتی انکارناپذیر بود و نیز توسعه روزافزون تجارت و امور مالی بین‌المللی، همبستگی متقابل اقتصادهای ملی را گسترش داد.

بریتانیا در این دوران نیروی برتر در عرصه تجارت و اقتصاد بین‌المللی بود، اما این سلطه را ایالات متحده آمریکا، آلمان، فرانسه و ژاپن تا جنگ جهانی دوم رفته رفته به چالش گرفتند. مشکل بریتانیا این بود که نتوانست خود را به طور کامل با جهان در حال ظهور شرکت‌های عظیم و سرمایه‌بری که از بنیة علمی خوبی برخوردار بودند و به دست مدیران حرفه‌ای اداره می‌شدند، سازگار کند؛ زیرا، سوداگران و سرمایه‌گذاران انگلیسی ترجیح می‌دادند که نظام مدیریت شخصی را که بیشتر به خانواده بنیانگذار هر مؤسسه متکی بود، حفظ

کنند.^{۱۲}

در این دوران، روابط اقتصادی بار شدت قدرت صنعتی بریتانیا و نیاز شدید آن کشور به واردات و نیز توانایی اش برای فروش محصولات در خارج، روبه گسترش بود. تا سال ۱۸۷۰ تعرفه‌ها به مقدار چشمگیر کاهش یافته و نظام تجارت آزاد که بخش بزرگی از جهان را در بر می‌گرفت، حول محور بریتانیا پدید آمده بود. به دنبال انباشت سرمایه‌های کلان در بریتانیا، دوران سرمایه‌گذاری خارجی نیز آغاز شد. اما نکته مهم این است که جهانی شدن اقتصاد، بی‌پسرفتهای عمده تکنولوژیک نمی‌توانست تحقق یابد. نوآوری‌ها در حوزه‌های حمل و نقل و انرژی، محرک‌های اصلی فرآیند جهانی شدن اقتصاد در این دوران بود. همین امر بسیار به گسترش ارتباطات کمک کرد و از این رو، تقویت روند جهانی شدن را ممکن ساخت.^{۱۳}

دستیابی به تکنولوژی و اصلاح زیرساخت‌های اقتصادی به معنی آن بود که بسیاری از کشورها می‌توانند در شرایطی تقریباً برابر، به رقابت با بریتانیا بپردازند. در مجموع، همه این تحولات به زیان بریتانیا و به سود آمریکا و آلمان بود؛ از این رو تا سال ۱۹۱۴ بریتانیا موقعیت خود را بعنوان پیش‌تاز در عرصه اقتصاد جهان، از دست داده بود. تا سال ۱۹۱۴ استیلای مالی انگلیسی هایشتیبان نظام پولی بین‌المللی بود، ولی در اواخر سده نوزدهم، باروی بر تافتن کشورها از تجارت آزاد، محدودیت‌های قدرت بریتانیا آشکار شد.

ب) دوران بین دو جنگ جهانی

اگر جهانی شدن اقتصاد را فرآیندی بدانیم که تقریباً از دو بیست سال پیش آغاز شده است، می‌توان گفت که نخستین جنگ جهانی در واقع وقعه‌ای در این روند پدید آورده است. پایان یافتن سلطه بریتانیا، ظهور قدرت اقتصادی و مالی آمریکا، شکست تلاشها برای ایجاد یک نظام پولی بین‌المللی به شکل مبادله بر پایه استانداردهای طلا و پیامدهای پیمان صلح و رسای منجر به ایجاد موانع حمایتی، توقف جریان سرمایه از کشورهای فرستنده به کشورهای گیرنده، دو جانبه‌گرایی پرداخت‌های بین‌المللی و کاهش جریانهای مهاجرتی و بالاتر از همه افت و کاهش بازرگانی جهانی شد.^{۱۴} حتی دستمزدهای واقعی که

● امروزه کمتر اقتصادی را می‌توان یافت که درصد چشمگیری از کالاها و خدمات مصرفی آن از سوی اقتصادهای دیگر تأمین نشود یا خودسرگرم تولید کالاها و خدمات مصرفی برای اقتصادهای دیگر نباشد.

جهانی سامان دهند.

سیر نزولی و شتابان اقتصاد جهانی در سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ ضعف‌های نظام مدیریت بازرگانی، مالی و اقتصادی را آشکار ساخت. در این سالها کاهش بازرگانی و تولید داخلی، کاهش قیمت‌ها، سرمایه‌گذارها و سودها و افزایش موار عدم بازپرداخت وام و ورشکستگی بانکها ادامه یافت. فروپاشی نظام‌های تجاری و یولی بین‌المللی سر آغاز دوره‌ای بود که در آن بسیاری از کشورها، کوشیدند به گونه‌مستقل و جدا از اقتصاد جهانی، برر کود چیره شوند، اما سرانجام این جنگ‌های تجاری به جنگ جهانی دوم منجر شد.

طرفه‌ای که تا آن زمان کشورهای که امروزه جهان سوم یا جهان در حال توسعه نام گرفته‌اند، سخت در برابر طرح‌های تجاری دیکته شده از سوی قدرتهای استعمارگر قرار داشتند. مستعمرات، مواد خام و کالاهای کشاورزی را برای مرکز امپراتوری فراهم می‌کردند و در مقابل، کالاهای صنعتی در مستعمرات به فروش می‌رسید و مصرف می‌شد. چنین ترتیبی، برای بسیاری از مستعمرات، احتمال صنعتی شدن و توسعه امر منتهی می‌کرد و قدرتهای استعماری در عمل از توسعه صنعتی مستعمرات که می‌توانستند رقیبی برای آنها باشند، جلوگیری می‌کردند.^{۱۶}

بنابراین، تحت این شرایط در واقع امکان توسعه و اتخاذ استراتژیهای ملی در جهت دستیابی به توسعه برای مستعمرات معنا و مفهومی نداشت و این کشورها بطور مستقیم تحت استعمار قدرتهای بزرگ اروپایی بودند. هر چند باید به این نکته نیز توجه داشت که قدرتهای استعمارگر زیرساختهای لازم را که در خدمت تجارت استعماری بود، در این کشورها ایجاد کردند. برای نمونه، راه‌های شوسه و راه آهن میان معادن و بندرها ساخته شد و آموزش و بهداشت در این گونه کشورها گسترش یافت. اما به هر روی ویژگی اساسی تجارت در این دوران، امپریالیستی و عبارت از مبادله مواد خام جهان غیر صنعتی با محصولات صنعتی اروپا بود. این دوره شاهد بازگشت به سیاستهای حمایتی بود، زیرا حکومت‌های ملی می‌کوشیدند از راه کاهش واردات و کمک به صادرات، اقتصاد از هم‌پاشیده خود را بازسازی کنند.

با ادغام اقتصادی به سوی یکپارچگی و تقارب سوق می‌یابند، در کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، در سالهای بین دو جنگ جهانی رو به و اگرایی داشتند. به هر روی، گرچه در باره و اگرایی اقتصاد جهانی در این دوران بسیار سخن گفته‌اند، اما باید توجه داشت که روی هم رفته آنچه رخ داده، يك وقفه نه يك واژگونی در فرآیند جهانی شدن اقتصاد بوده است. جنگ زمينه و امکان توزیع دوباره قدرت اقتصادی را در سطح بین‌المللی پدید آورد، اقتصاد جهانی را از هم گسیخت و روابط مالی و بازرگانی را از میان برد.

شاید بتوان سه عامل عمده بی‌ثباتی اقتصاد بین‌المللی را در دوران بین دو جنگ جهانی به این شرح برشمرد: نخست آنکه بیشتر دولت‌ها قدرت و تجربه لازم را برای طرح ریزی و ایفای نوعی نقش مدیریتی در اقتصاد داخلی و بین‌المللی نداشتند. بر پایه نظریه ثبات مبتنی بر سیطره، مصالح جمعی، از جمله تأمین امنیت و شکوفایی اقتصادی در صورتی ممکن است که نیرومندترین کشور هزینه‌های آن را به گردن بگیرد و مزایای خود را به آینده موکول کند. دومین عامل، نپذیرفتن نقش رهبری از سوی بزرگترین قدرت اقتصادی جهان یعنی آمریکا بود که خلأ بزرگی پدید آورد و ضعف بریتانیا هم مانع از آن بود که این کشور نقش قرن نوزدهمی خود را از نو عهده‌دار شود. از سوی دیگر، دولت آمریکا به علت نداشتن تجربه کافی در این زمینه و به سبب سیاستهای انزواگرایانه‌اش نتوانست این خلأ را پر کند و چنین مسئولیتی را بپذیرد. سومین عامل نیز پیامد افول اقتصاد جهانی پس از سال ۱۹۲۹ بود که تقریباً باعث شد کشورهای جهان، در دفاع از اقتصاد ملی خود، به چنبره خودکفایی و خودبسندگی در افتند.^{۱۵}

بنابراین، به نظر می‌رسد که وقوع جنگ جهانی اول را می‌توان پایان نخستین مرحله جهانی شدن اقتصاد دانست. به هر روی، با توجه به شرایط و اوضاع و احوال پدید آمده بر اثر جنگ جهانی اول و در پی آن بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹، کشورهای جهان برای حل مشکلات و نیز رشد اقتصادی شان اقدام به کشیدن دیوارها و حصارهای تعرفه‌ای به دور خود کردند و با تأکید بر خودکفایی و استقلال اقتصادی کوشیدند مشکلات اقتصادی خود را بر کنار از اقتصاد

● بین‌المللی شدن فعالیت اقتصادی پدیده تازه‌ای نیست، اما شده همگرایی و یکپارچگی بین‌المللی، از لحاظ کیفی، با گسترش اولیه تجارت یکسره تفاوت دارد، زیرا ویژگی آن تشدید پیوندهای اقتصادی - غالباً در سطح کارکردی - در ورای مرزهای ملی است.

ت (دوران پس از جنگ جهانی دوم

توسعه پس از جنگ جهانی دوم مؤثرترند.^{۱۸}

در سالهای نخست پس از جنگ جهانی، این نگرانی در کشورهای غربی وجود داشت که جهان دوباره در رکود اقتصادی پیش از جنگ فرو رود. هر چند بحثهای زیادی درباره علل این رکود صورت گرفت، اما بسیاری کسان تولید بیش از اندازه یا مصرف ناکافی را علت اصلی رکود دانستند؛ از این رو، جلوگیری از تکرار این فاجعه در اولویت قرار گرفت. بر این اساس در دوره پس از جنگ نوعی توافق و هماهنگی کلی میان سرمایه، نیروی کار و دولت پدید آمد که بر پایه آن، افزایش دستمزدها در گرو افزایش تولید بود. این شیوه انباشت اساساً به کارگران کشورهای پیشرفته اجازه می داد آنچه را تولید می کردند، خود مصرف کنند.^{۱۹}

در پایان جنگ جهانی دوم، آمریکا نیز دیک به ۷۰ درصد طلای جهان و ذخایر ارز خارجی و همچنین ۴۰ درصد تولیدات صنعتی را در اختیار داشت. در آن زمان ایالات متحده به الگوی تجارت آزاد تبدیل شده بود، اما اقتصادهای ضعیف تر که از رقابت با قدرت اقتصادی آمریکا راس داشتند، در برابر آن مقاومت می کردند. در همان زمان ایالات متحده سکاندار سیاستهای ضد کمونیستی بود و اساساً با این تعهد، آماده مصالحه و مذاکره با دیگر کشورهای برای تعیین الگو و مسیر آینده اقتصاد بین المللی بود. نهادهایی که در ماهیت اقتصاد بین المللی پس از جنگ مؤثر بودند، در سال ۱۹۴۴ در برتون و ووز در ایالات متحده آمریکا بر این نهادها به گونه گسترده در برگیرنده منافع آمریکا در تجارت آزاد بودند. توافق «برتون و ووز» متگی بر مصالحه ای از سوی ایالات متحده بود که در آن آمریکا قدرت اقتصادی خود را به منظور به دست آوردن انگیزه های کشورهای ضعیف تر برای همکاری در راه دستیابی به یک توافق و تعهد بلندمدت برای آزادسازی در ساختار نهادهایشان به کار می برد.^{۲۰}

بر پایه نظریه «ثبات مبتنی بر سیطره»، چنین کشوری از فرصت پدید آوردن یک نظام اقتصادی بازو با ثبات برخوردار است. این دولت نیرومند، به سبب داشتن برتری های نظامی و اقتصادی، در وضعی است که می تواند دیگر کشورها را برای ورود به نوعی نظام نسبتاً آزاد تجاری و کار بر درو شهای سامان یافته در مناسبات پولی، مجاب سازد؛ یعنی دولت چیره،

اندیشه توسعه تاریخ پر کش و قوسی دارد که سر آغاز آن در سده نوزدهم است؛ اما پس از ۱۹۴۵ بود که ایده توسعه آگاهانه و بعنوان روش یاراهی که با آن کشورهای جهان سوم هم بتوانند بیشتر به غرب یا جهان اول شبیه شوند، مورد حمایت جدی قرار گرفت. شرایط ایجاد شده بر ای استراتژی توسعه در واقع آغاز بیان دوران امپراتوریها و جنگ سرد بین نظام سرمایه داری و کمونیسم بود. محتوا و مضمون این استراتژی، رشد اقتصادی از راه مشارکت بخش عمومی و خصوصی بود؛ با این باور که دولت، ملت، کیانی حاکم، و مستقل است. نظریه ها و تئوریهای رایج و شایع توسعه که بین سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۷۱ به کار گرفته شد، به طور جدی بر تفوق و اولویت دولت-ملت متمرکز بود.^{۱۷}

در سالهای پس از جنگ جهانی دوم تغییراتی بر جسته و حتی دوران ساز در اقتصاد جهان پدید آمد. شکوفایی اقتصادی بیسابقه، رشد تهاذهای جدید اقتصاد بین المللی، رشد انفجار گونه تجارت جهانی و گسترش چشمگیر همکاریهای بین المللی، عناصر اصلی نظم تازه اقتصاد بین المللی بود.

ایالات متحده آمریکا، پس از جنگ جهانی دوم، قدرت برتر سیاسی، نظامی و اقتصادی جهان شد و این فرصت را یافت که یک نظام تجاری متناسب با منافع خود ایجاد کند و چون دیگر کشورهای جهان بر اثر جنگ آسیب دیده یا ویران شده بودند، این کشور توانست بموقع از آن فرصت بهره گیرد و از رژیم تجارت آزاد بهره مند شود.

اقتصاد سیاسی جهان از جنگ جهانی به بعد زیر سلطه ایالات متحده آمریکا بوده است. ایالات متحده بعنوان قدرتمندترین اقتصاد در جهان سر بر آورده بود و می بایست نفوذش را بر ساختار اقتصاد جهانی حفظ کند. در همین زمان یک نظام تازه اجتماعی و سیاسی در برابر غرب به وجود آمد و آن سیستم کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی بود. پایان جنگ به خوبی نشان داد که دوران اروپای پیر و ژاپن به سر آمده است و این یک حقیقت مهم بود؛ چنان که ملتها در جهان مستعمره خواستار استقلال شدند. این سه عامل به هم وابسته، یعنی سلطه آمریکا، آلترناتیو شوروی و آغاز از بافتادگی امپراتوریها همگی برای فهم و درک

● در سالهای آغازین ادغام اقتصادی، بازرگانی بین المللی و کاهش موانع تجاری نقش اصلی را در ادغام اقتصاد جهان داشت، در حالی که در اقتصاد جهانی امروز بازرگان اصلی شرکتهای چند ملیتی و بازارهای مالی در حال رشد، سرمایه و نیز تکنولوژیهای اطلاعات و کامپیوتر هستند.

قدرت و انگیزه لازم برای وضع و اجرای قواعدی ناظر بر اقتصاد سیاسی جهانی دارد.^{۲۱}

به نظر رابرت گیلپین، بازار سرمایه داری و آثار جهانی کننده آن، در شرایط ثبات ژئوپلیتیکی باستانی بیشتر پیشرفت می کند. ثبات به مفهوم حوزه عملگر دی است که در آن، اقتصاد سیاسی بین المللی زیر سلطه یک ابر قدرت قرار می گیرد؛ و اگر قرار باشد این بازار موفق شود، سلطه باید نگرش لیبرالی داشته باشد، نه دیکتاتوری.^{۲۲}

به دنبال تنظیم دوباره نظام اقتصاد سیاسی بین الملل و در پی بنیانگذاری نظم هژمونیک چندجانبه گرا، در دوران پس از جنگ جهانی دوم، توسط ایالات متحده، چندجانبه شدن روابط اقتصادی و تجاری بین المللی با شرکت آزاد و برابر همه کشورهای عضو نظام اقتصاد آزاد و لیبرال، زمینه های بازگشایی اقتصادی و آزادسازی تجاری را در نظام جهانی پدید آورد. ایجاد این ساختار و محیط مناسب در نظام اقتصاد سیاسی بین المللی نیز به نوبه خود روند بین المللی شدن اقتصاد جهان را شتاب داد و نیز به رشد جهانی شدن اقتصاد انجامید.^{۲۳}

ث) شیوه تولید فور دیسم (تولیدانبوه)

شیوه تولید در چار چوب فور دیسم، اشاره به سازماندهی خط تولید به شکل تقسیم کار به مراحل بسیار جزئی دارد که در اقتصاد سرمایه داری به «مدیریت علمی تولید» معروف است و نظریه پردازان چپگر آنرا وسیله کنترل کارگران می دانند.

نتیجه این نوع سازماندهی کار، تولیدانبوه است. چنان که در بخش پیشین نیز اشاره شد، پس از جنگ جهانی دوم نوعی توافق و هماهنگی میان سرمایه، نیروی کار و دولت پدید آمد که بر پایه آن، افزایش دستمزدها در گرو افزایش تولید بود. این شیوه تولید اساساً به کارگران کشورهای پیشرفته اجازه می داد که آنچه را تولید می کردند، خود به مصرف برسانند. این توافق ادامه یافت، زیرا از یک طرف سودهای فزاینده موجب رضایت سرمایه داران بود و از سوی دیگر افزایش مصرف و شرایط رفاهی فراهم آمده توسط دولت، نیروی کار را راضی و ساکت نگه می داشت.

تأکید بر مصرف طبقه کارگر به توسعه صنایع با تولیدانبوه انجامید و این صنایع نیز به تولید کالاهای معین بویژه کالاهای مصرفی بادوام، اختصاص یافت.

این شیوه انباشت و نیز سامان دادن کارها، به «فور دیسم» یا مکتب فوردمعرف شد، زیرا هنری فور دنخستین کسی بود که شیوه های تولید انبوه و الگوهای مصرف انبوه را که با استفاده از خط موتاز امکان پذیر شده بود، رایج ساخت.^{۲۴}

در جوامع صنعتی، مفهوم «انبوه» بیش از هر مفهوم دیگری مبین ویژگی های جامعه است. در این جوامع، هم تولید و هم مصرف در سطح انبوه است و واحدهای تولید کننده دارای ساختارهای عمودی و سیستمهای ارتباطات و کنترل انعطاف ناپذیر هستند. همچنین سیستم ارتباطات عمودی است و قدرت در دست عده ای محدود (حتی یک نفر) متمرکز شده است. با گسترش این شیوه تولید، شرایط فرمماندهی و فرمانبرداری حاکم بر واحدهای تولید کننده، به جامعه انتقال یافته و زمینه ساز انقلابی در روابط اجتماعی و سیاسی شده است. در واقع، از آنجا که ساختارهای اجتماعی-سیاسی، همانند ساختار درونی شرکتها، یک سیستم فرمماندهی و کنترل عمودی دارند، دولتها در جوامع صنعتی موج دومی-توانسته اند همه ابعاد زندگی مدنی را زیر کنترل خود در آورند.^{۲۵}

این شیوه انباشت، اصولاً بر تجارت با کشورهای جنوب تأثیر منفی داشته، زیرا تولید کنندگان در کشورهای پیشرفته صنعتی دیگر مجبور نبوده اند وابسته به بازارهای جنوب باشند. به این ترتیب، در اواسط دهه ۱۹۶۰، صادرات کالاهای ساخته شده ایالات متحده به کشورهای کمتر توسعه یافته به ۸/۰ درصد تولید ناخالص داخلی (GDP) آن کشور کاهش یافت و نیز صادرات کالاهای ساخته شده کشورهای جامعه اروپا تا سطح ۲ درصد کاهش پیدا کرد.^{۲۶}

شیوه تولید فور دیستی بر استفاده از مزایای صرفه جویی در مقیاس با تولیدانبوه کالاهای یکسان استوار است. به این سبب، پایه های فور دیسم بر وجود کارخانه های بزرگ با ماشینهای مخصوص برای تولیدانبوه گذاشته شده است. بر اساس این شیوه تولید، قیمت تنها عرصه رقابت است. از این رو، به علت تأکید بر رقابت قیمت ها در تولید فور دیستی، بیشتر شرکتها هنگام فرار سیدن بحران می کوشیدند هزینه های کاری خود را کاهش دهند. آنها برای رسیدن به این هدف، تولیداتشان را خود کار کردند یا با

● دور کیم عقیده داشت که گسترش و تکامل هر چه بیشتر صنعتی شدن و صنعت گرایی به ایجاد و استقرار زندگی اجتماعی متوازن، هماهنگ، و علمی خواهد انجامید و جهانی پدید خواهد آمد که با آمیزه ای از تقسیم کار و فرد گرایی اخلاقی، یکپارچه شده و به هم پیوسته است.

هر چه بیشتر امکانات اقتصادی بود و در این راه به نوآوری و تکامل صنایع رایانه، ریز تراشه‌ها، مهندسی ژنتیک و صنایع جدید انرژی روی آورده است، زیرا این نظام به دنبال افزایش هر چه بیشتر تولید و کاهش هر چه بیشتر هزینه تولید است. در این زمینه والرشتاین می نویسد: «باید هزینه تکنولوژی جدید به اندازه کافی پایین باشد تا محصول چنان به فروش برسد که سود در خور توجهی از آن به دست آید و در عین حال آنقدر ارزان باشد که با ایجاد تقاضای کافی تأمین کننده سود خالص جهانی نیز باشد. این سود خالص جهانی سهمی بسزادر انباشت سرمایه جهانی دارد. به عبارت دیگر، سود هر واحد مهمترین عامل به حساب نمی آید، بلکه مهم سود جهانی کل محصول است که نسبتی است از سود جهانی به همه فعالیت‌های مولد.»^{۲۷}

طرفه اینکه رونق اقتصادی پس از جنگ و توافق فوردیستی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و به زوال نهاد؛ چرا که رشد بهره‌وری سرمایه و نیروی کار به کندی گراییده و بازار کالاهای مصرفی در کشورهای صنعتی اشباع شده بود. در اوایل دهه ۱۹۷۰، سرمایه گذاری خصوصی در برابر کاهش نرخ رشد بهره‌وری از خودواکنش نشان داد و سرانجام با کاهش سرمایه گذاری، بیکاری افزایش یافت.

ج) فروپاشی نظام «برتون وودز» نقطه

عطف «جهانی شدن اقتصاد»

بطور کلی سرمایه‌داری در ایجاد تمایلات نیرومند و مداوم برای تغییر، بی‌ماند است؛ از این رو، مهمترین ویژگی تاریخی سرمایه‌داری را تمایل شدید آن به ایجاد تغییر و دگرگونی خودجوش دانسته‌اند. آن دسته از مطالعات مربوط به جهانی شدن که از عهده کشف ابعاد سیاسی و اقتصادی رژیم پولی بین‌المللی پدید آمده از ۱۹۷۳ بر نیاید، غافل از ویژگیهای اصلی جهانی شدن است.

در سالهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۷۳، جهان سرمایه‌داری به رهبری آمریکا زمینه را برای توسعه و انباشت سرمایه فراهم کرد، با این تفاوت که در این مرحله سرمایه بیشتر درون‌نگر بود؛ یعنی این هدف‌ها را دنبال می کرد: (۱) بازسازی ویرانی‌های جنگ، (۲) حفظ سیستم در برابر شوروی و (۳) انباشت سرمایه در درون کشورهای توسعه یافته. موفقیت در تحقق

تقسیم فرآیند تولید به اجزای گوناگون، اجزای کاربر این فرآیند را به بیرون از مرزها انتقال دادند یا اینکه هر دو شیوه را به کار بردند. جزء جزء کردن و تغییر مکان تولید، بخشی از روند بین‌المللی شدن تولید یا تولید در سطح جهانی بود که در دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ رواج یافت. اتوماسیون فوردیستی با سرمایه‌گذاری روی ابزارها و جایگزینی آن با نیروی کار، باعث کاهش نیاز به نیروی انسانی شد.^{۲۷} برای درک بهتر تحولات نظام سرمایه‌داری باید چند ویژگی اصلی این نظام را مورد توجه قرار داد. اصولاً این نظام مانند دیگر نظام‌ها و پدیده‌ها برای ادامه حیات خود چاره‌ای جز پیروی از اصول و قوانین حاکم بر خود ندارد و هر گاه، در هر شرایطی، دستیابی به یکی از اصول اساسی برایش ناممکن شود، دوره پیش‌رو خواهد داشت؛ یا باید سیر قهقروایی و نابودی طی کند یا خواهد توانست شرایط لازم را برای ادامه عملکرد آن اصل یا اصول فراهم سازد.

نظام سرمایه‌داری، در طول تاریخ حیات خود، به شیوه‌های گوناگون نشان داده است که بویایی لازم را برای برخورد با معضلات خود و حل آنها، دارد؛ از این رو هر گاه با بحران یا مشکلی روبرو شده، خیلی زود توانسته است خود را با شرایط تازه هماهنگ سازد و به حیات خود ادامه دهد. اما اینکه کدام اصول یا قوانین اساسی بر این نظام حاکم است، باید گفت مهمترین و شاید بنیادی‌ترین ویژگی نظام سرمایه‌داری، جستجوی سود هر چه بیشتر یا انباشت سرمایه است. چنان که داربوش اخوان زنجانی می گوید: «دو روند در نظام سرمایه‌داری باید در نظر داشت. نخست انباشت و تمرکز روزافزون سرمایه در دست تعداد پوستر و به کاهشی از شخصیت‌های حقیقی یا حقوقی؛ دوم، توسعه گرایشی سرزمینی که زمین را برای روند نخست هموار می کند و در عین حال معلول آن است.»^{۲۸}

والرشتاین نیز یادآور می شود که با پایان یافتن جنگ جهانی دوم، اقتصاد جهانی سرمایه‌داری گسترش چشمگیر یافت. این گسترش اقتصادی که در سال ۱۹۶۷ یا حداکثر در سال ۱۹۷۳ به پایان رسید، در واقع از لحاظ عظمت، در برابر تاریخ نظام جهانی، منحصر به فرد بود.^{۲۹}

بررسی‌ها نشان می دهد که از سال ۱۹۶۷ به این سو، اقتصاد جهانی سرمایه‌داری به دنبال انباشت

● پس از جنگ جهانی دوم، تغییراتی برجسته و حتی دوران ساز در اقتصاد جهان پدید آمد. شکوفایی اقتصادی بیسابقه، رشد نهادهای جدید اقتصاد بین‌المللی، رشد انفجار گونه تجارت جهانی و گسترش چشمگیر همکاری‌های بین‌المللی، عناصر اصلی نظم تازه اقتصاد بین‌المللی بودند.

نیکسون و کیسینجر به منظور مبارزه با این مشکلات و شرایط پدید آمده، راه‌انزو و اگرایی نسبی، ملت‌گرایی اقتصادی و رویارویی با جهان سوم و رقیبان آمریکار ایش گرفتند؛ اما در این هنگام بین‌المللی شدن سرمایه به نقطه‌اوج رسیده بود. سیاستهای نیکسون تنهایی توانست زمینه‌های توسعه فعالیت شرکت‌های فراملی و سرمایه‌مالی بین‌المللی را از میان ببرد و در نهایت فعالیت‌های بیرون‌مرزی آنها را محدود کند.

واکنش در برابر بحران، به صورت حمله به سیاست‌های کینزی و دولت رفاهی و حمایت از تمرکززدایی سیاسی و دولت کوچک ظاهر شد. این واکنش نظری از جانب نسل تازه‌ای از اقتصاددانان صورت می‌گرفت که مدافع تمرکززدایی و تضعیف نقش دولت در اقتصاد بودند. در این نظریه، نارسایی اقتصاد توزیعی و رفاهی و اندیشه عدالت اجتماعی و ضرورت از میان برداشتن نقش اقتصادی دولت مورد تأکید بود.

بروز بحران مالی در بیشتر کشورهای در حال توسعه، همراه با بحران جهانی در دهه ۱۹۷۰، مؤسسات و ام‌دهنده بین‌المللی از جمله بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را متقاعد کرده بود که اصلاحات ساختاری و کاهش مداخله دولت در اقتصاد این کشورها، ضروری است. فرآیند آزادسازی، بیشتر در اوایل دهه ۱۹۸۰ و در بعضی کشورها پیش از آن آغاز شد. سیردن روند تخصیص منابع به مکانیسم قیمت‌ها و نظام بازار که ویژگی اساسی فرآیند آزادسازی است، با سیاست‌هایی چون تکیه بیشتر به بخش خصوصی، بعنوان عامل رشد و توسعه، باز کردن درهای اقتصاد به روی نظام تجارت بین‌المللی و اصلاح ساختار و نظام تصمیم‌گیری دولت همراه است. ۳۳

در اوایل دهه ۱۹۷۰ با مقررات‌زدایی از بازارهای مالی، جریان سرمایه در میان ملت‌ها تقویت شد و پس از آن، رواج ایدئولوژی بازار آزاد، آزادسازی، خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی بعنوان تنها راه ممکن، و نیز به قدرت رسیدن محافظه‌کاران، یعنی رونالد ریگان در ایالات متحده و مارگارت تاچر در انگلستان، به تقویت بیشتر این جریان انجامید. با توجه به این شرایط، شگفت‌آور نبود که نهادهایی مانند

بخشیدن به این هدفها، بار شد اقتصادی مطلوب در غرب، در دهه ۱۹۶۰ میلادی به اوج رسید تا اینکه سرانجام سقوط منحنی رشد و توسعه در سال ۱۹۷۳ آغاز شد و مرحله تازه توسعه افقی، بر پایه همکاری سرمایه و حکومتها در کشورهای توسعه یافته، پدید آمد. مشکلات اقتصادی و سیاسی ناشی از جنگ ویننام، تراز بر داختهای منفی، رقابت تجاری اروپا و ژاپن، رکود و تورم در غرب، همراه با بحرانهای سیاسی اجتماعی در داخل جوامع غربی، بویژه در آمریکا، زمینه فرو پاشی نظام «بر تون وودز» را فراهم ساخت. در نتیجه، در سال ۱۹۷۱ ریچار د نیکسون رئیس‌جمهور آمریکا، سیستم تبدیل دلار به طلا را ملغی و دلار را یک ارز شناور اعلام کرد. ۳۱

سیستم نرخ ارزهای ثابت بر تون وودز در سالهای ۱۹۷۱-۱۹۷۳ تا اندازه زیادی کنار گذاشته شد و در نتیجه، ایالات متحده ارزش دلار را در برابر قیمت طلا، پایین آورد و در نتیجه سیستم نرخ شناور ارز را در اقتصاد جهانی به کار گرفت. البته، در آن شرایط نیز گرچه هنوز برخی کشورها برای تنظیم نرخ ارز می‌کوشیدند، اما جایگزین موقتی برای سیستم بر تون وودز وجود نداشت. این فروپاشی نسبی مدیریت سیستم اقتصاد جهانی همزمان بود با افزایش شدید بهای نفت در سال ۱۹۷۳-۷۴ که برای کشورهای تولیدکننده نفت سودهای بادآورده داشت و بیشتر این پولها در بانکهای غربی سپرده‌گذاری شد؛ یعنی بانکهایی که در آن موقع با این سپرده‌ها، به صورت گزینشی، به کشورهای جهان سوم وام کم بهره می‌دادند. در واقع سیاست مؤثر «آزاد برای همه» توسط بانکهای غربی به کار گرفته شد تا بر پایه آن، این بانکها به کشورهای دم‌دست و ام‌های کلان بدهند.

تا سال ۱۹۸۲، بانک که بزرگترین بانکهای آمریکا بودند، بیش از دویار سرمایه ادغام شده خود را به کشورهای در حال توسعه غیر تولیدکننده نفت وام داده بودند. در سال ۱۹۸۲ مکزیك که می‌بایست بهره‌های فزاینده وام‌هایش را بپردازد، اعلام کرد که از پرداخت بدهی‌هایش ناتوان است. دیگر کشورها نیز از این کشور بی‌روی کردند و بنا بر این، بانکها با خودداری از دادن وام‌های جدید، واکنش نشان دادند. به این ترتیب، یک بحران بدهی پدید آمد و نهادهای مالی بین‌المللی با چشم‌انداز نپسردا ختن بهره‌ و ام‌هایشان که پیامد آن ورشکستگی بود، رویه‌رو

● با فروپاشی اردوگاه اقتصاد سوسیالیستی و ظهور تفکر لیبرال بعنوان مکتب فکری مسلط و چالش ناپذیر، شالوده بازار جهانی استوارتر شد و همه این عوامل به ایجاد فضای مناسب برای جریان آزاد کالاها، خدمات و اعتبارات مالی و در نتیجه پیدایش اقتصاد یکپارچه جهانی انجامید.

صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در صدد حمایت از سیاست‌هایی برآمدند که کم و بیش پارادایم نئولیبرالی را باز می‌تاباند.

رقیب اصلی تئوری نئولیبرالیستی، تئوری راست «آیین دولت محور» بود؛ بویژه آنکه تئوری صنعتی شدن از راه جایگزینی واردات کسارایی نداشت. فرض می‌شد که مداخله دولت در اقتصاد به دلایلی ناکارآمد است، از جمله اینکه حمایت دولت از تولیدکنندگان داخلی سبب کاهش رقابت در اقتصاد می‌شود و در نتیجه هیچ انگیزه‌ای برای افزایش کارایی شرکتها نمی‌ماند؛ بنابراین دولت ناچار است از تولیدکنندگان ناکارآمد حمایت کند. این امر به نوبه خود بدین معنی بود که کالاهای تولید شده هزینه بالا و کیفیت پایین داشته باشند و این هزینه‌ها به مصرف‌کنندگان داخلی تحمیل شود. در ضمن چنین استدلال می‌شد که مداخله دولت موجب تشویق رانت‌جویی غیر تولیدی می‌شود.^{۳۴}

سرانجام، با قسر و پاشی اردوگاه اقتصاد سوسیالیستی و ظهور تفکر لیبرال بعنوان مکتب فکری مسلط و چالش‌ناپذیر، شالوده‌بازار جهانی هر چه استوارتر شد و همه این عوامل به ایجاد فضای مناسب برای جریان آزاد کالاها، خدمات و اعتبارات مالی و در نتیجه پیدایش اقتصاد یکپارچه جهانی انجامید.

نتیجه

با توجه به مباحث مطرح شده، در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که فرآیند جهانی شدن صرفاً از بویایی‌های نظام سرمایه‌داری سرچشمه گرفته است؛ یعنی، نظام سرمایه‌داری و سرمایه، شرایط محیطی پیرامون خود را برای دستیابی به منافع و سود هر چه بیشتر سازماندهی می‌کند. درک فرآیند جهانی شدن شاید از سبزه‌آویزه میسر باشد؛ نخست، روابط میان مرزها؛ دوم، روابط مربوط به حذف موانع مرزی؛ و سوم، روابط فرامرزی. در مورد اخیر یعنی روابط فرامرزی، مرزها نه حذف می‌شوند و نه باز می‌شوند، بلکه روابط به سادگی به فراسوی مرزها انتقال می‌یابد. با کاهش نقش دولت و گرایش به یکسان‌سازی مقررات، مرزها هر چه بیشتر ناکارآمد می‌شوند؛ در نتیجه، مفهوم اخیر جهانی شدن

گسترده‌ترین امکانات را برای تفسیر و بیان روابط در جهان معاصر ارائه می‌کند. چنان که اسکولت می‌نویسد: «در شرایط جهانی شدن، روابط جهانی پیوندهای مربوط به فواصل میان سرزمینها نیستند، بلکه شرایطی هستند فاقد فاصله و مسافت و نسبتاً جدا از یک مکان ویژه.»

برای ارزیابی حوزه و گستره این روابط می‌توان تنها فعالیت‌های مالی و بازرگانی را که در شبکه‌های اینترنتی انجام می‌گیرد، در نظر گرفت.

بنابر این در فرآیند جهانی شدن اقتصاد، اقتصادهای ملی کشورها به سمت اقتصادی جهانی با وابستگی متقابل تحول می‌یابند. از این رو، فعالیت‌هایی که پیشتر در چارچوب ملی یا درون چارچوبی بین‌المللی، اما تنظیم شده صورت می‌گرفته، در حال حاضر به شکلی جهانی و مطابق نیازهای بازار جهانی صورت می‌گیرد. به سخن دیگر، در یک اقتصاد جهانی، کنترل و تنظیم ملی سیاست‌ها کاری بسیار دشوار و حتی در برخی موارد ناممکن خواهد بود. این حرکت، یک انتقال کیفی به سوی نظام اقتصاد جهانی است که دیگر بر پایه اقتصاد ملی مستقل استوار نیست، بلکه بر اساس الزامات بازار جهانی برای تولید، توزیع و مصرف عمل می‌کند. از این رو، جهانی شدن اقتصاد، همراه با دیگر گویهای ژرفی است که در آن اقتصاد جهان از تصمیم‌های حاکمیت‌های ملی مستقل تری می‌شود و قدرت آن در کنترل و تسلط بر اقتصادهای ملی افزایش می‌یابد.

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که در مرحله کنونی جهانی شدن، کاهش هزینه‌های انتقال اطلاعات بسی بیش از کاهش هزینه حمل و نقل بوده است. در حالی که در مرحله اول جهانی شدن، یعنی تا سال ۱۹۱۴، هزینه‌های حمل و نقل بیش از هزینه‌های ارتباطات کاهش یافته بود.

همین امر تا اندازه زیادی به گسترده‌گی ارتباطات انجامیده و از این رو تقویت روند جهانی شدن را ممکن ساخته است. به نظر بسیاری کسان، با توجه به تحولات اخیر، اقتصاد ملی دیگر معنایی ندارد. تأکید بر اقتصاد ملی متأثر از ادبیات کلاسیک وابستگی بوده است؛ حال آنکه امروزه از یک‌دست و یکپارچه شدن اقتصاد جهانی سخن می‌رود؛ واحدی‌گانه‌ای که تولید، سرمایه، کالا و نیروی انسانی در آن گردش می‌کند.

● به نظر رابرت گیلپین، بازار سرمایه‌داری و آثار جهانی‌کننده آن، در شرایط ثبات ژئوپولیتیکی باستانی بیشتر پیشرفت می‌کند. ثبات به مفهوم حوزه عملکردی است که در آن، اقتصاد سیاسی بین‌المللی زیر سلطه یک ابرقدرت قرار می‌گیرد؛ و اگر قرار باشد این بازار موفق شود، سلطه باید نگرش لیبرالی داشته باشد، نه دیکتاتوری.

● تنظیم دوباره نظام اقتصاد

سیاسی بین الملل و پی ریزی
نظم هژمونیکی
چند جانبه گرا در دوران پس
از جنگ جهانی دوم توسط
ایالات متحده، چند جانبه
شدن روابط اقتصادی و
تجاری بین المللی با شرکت
آزاد و برابر همه کشورهای
عضو نظام اقتصاد آزاد و
لیبرال، زمینه های
بازگشایی اقتصادی و
آزادسازی تجاری را در نظام
جهانی پدید آورد.

۸. واترز، پیشین، ص ۱۴.
۹. نوذری، پیشین، ص ۱۴۳.
۱۰. کیوستو، پیشین، ص ۳۶.
11. Mario Sarcinelli, *Globalisation After Seattle, The International Spectator, Volume xxxv, No. 2. April - June 2000, p. 58.*
۱۲. همان، ص ۶۰.
13. Sarcinelli, *op.cit.*, p.p 59-60.
14. *Ibid.*, p. 61.
۱۵. توماس لارسون و دیوید اسکیدمور، پیشین، ص ۶۹-۷۰.
۱۶. احمد ساعی، مسائل سیاسی-اقتصادی جهان سوم (تهران: انتشارات سمت، تابستان، ۱۳۷۷)، صص ۴۵-۴۸.
17. Kiely and Marfleet, *op. cit.*, p. 6.
18. *Ibid.*, p. 25.
۱۹. مایکل دولان، «تحول اقتصاد جهانی و کشورهای کمتر توسعه یافته»، ترجمه امیر محمد حاج یوسفی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال دوازدهم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۷، ص ۱۷۹.
20. Kiely and Marfleet, *op. cit.*, p. 26.
21. R. Kooheh, *After Hegemony*, (Princeton, Princeton University Press, 1984), p. 37.
۲۲. واترز، پیشین، ص ۵۲.
۲۳. حسین پوراحمد میبیدی، «رشد جهانی شدن اقتصاد و ضرورت تقویت اصل چندجانبه گرایی»، سیاست خارجی، سال چهاردهم، پاییز، ۱۳۷۹، ص ۷۶۶.
۲۴. دولان، پیشین، ص ۱۷۹.
۲۵. اخوان، پیشین، ص ۲۹.
26. A Lipietz, *Mirages and Miracles*, (London: Verso Books, 1987), p. 69.
۲۷. دولان، پیشین، ص ۱۸۶.
۲۸. داریوش اخوان زنجانی، «نظام سرمایه داری و ساختار جامعه بین المللی»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال نهم، شماره ۱۱ و ۱۲، مرداد و شهریور ۱۳۷۴، ص ۴۳.
۲۹. والرشتاین، سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی، پیشین، ص ۱۷۹.
۳۰. منصور بیطرف، «آیا ایران به راحتی می تواند وارد اقتصاد جهانی شود؟»، بورس، شماره ۲۵، ۱۳۸۰، صص ۸-۹.
۳۱. اخوان، پیشین، صص ۴۳-۴۴.
32. Kiely and Marfleet, *op.cit.*, p. 30.
۳۳. مرتضی ایمانی راد، «زمینه های تاریخی و شرایط موفقیت آزادسازی در کشورهای در حال توسعه»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال ششم، شماره ۱۲-۱۱، مرداد و شهریور ۱۳۷۱، صص ۷۸-۷۰.
34. Kiely and Marfleet, *op. cit.*, p. 31.
این بدین معنی است که منطق بازار نسبت به اینکه یک کالا کجا تولید شود بی تفاوت شده است و تحولاتی که در دانش فنی، حمل و نقل و ارتباطات پدید آمده، در حال ساختن جهانی است که در آن هر چیزی را می توان در هر جای جهان ساخت و در هر جای دیگر جهان فروخت.
بنابر این تحولات اخیر رو به سوی یک اقتصاد یکپارچه و یکدست دارد و به تبع آن یک بازار واحد جهانی نیز در حال شکل گیری است. پس هر کشوری ناگزیر است نسبت خود را با این بازار جهانی مشخص نماید و کشوری که خواهان توسعه و پیشرفت است، باید بکوشد که جایگاه مناسبی در این اقتصاد جهانی بیابد؛ گرچه این جایگاه به تناسب تواناییهای کشورهای گوناگون می تواند متفاوت باشد، یعنی برای مثال از کشوری چون ایران انتظار نمی رود که جایگاهی مانند ژاپن یا ایالات متحده برای خود در اقتصاد جهانی پیدا کند، اما می تواند یک جایگاه هر چند محدود، ولی سودآور در این بازار جهانی به دست آورد.
منابع
۱. سعید تائب، «جهانی شدن اقتصاد و شرکت های چندملیتی»، سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۹، ص ۴۲۱.
۲. بل کوك و كالين كرك پاتريك، «جهانی شدن، منطقه ای شدن و توسعه جهان سوم»، راهبرد، شماره ۱۵ و ۱۶، بهار و تابستان ۱۳۷۷، صص ۱۶۴-۱۶۵.
3. Charlest P. Kindleberger, "The Historical Roots of Globalization", *Global Focus*, Vol. 12 (1), 2000, p. 17.
۴. کومسا، «جهانی شدن و منطقه گرایی و اثر آن بر کشورهای در حال توسعه»، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال چهاردهم-آذر و دی ۱۳۷۸، ص ۱۸۲.
۵. داریوش اخوان زنجانی، «تحول و تکامل ساختار جامعه بین الملل: منطقه گرایی یا جهان گرایی»، ص ۲۹.
۶. پیترو کیوستو، اندیشه های بنیادی در جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری (تهران: نشر نی، ۱۳۷۸)، صص ۱۷-۲۲.
۷. توماس لارسون و دیوید اسکیدمور، اقتصاد سیاسی بین الملل، تلاش برای کسب قدرت و ثروت، ترجمه احمد ساعی و مهدی تقوی (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۶)، ص ۴۸.